

تصوف و حیات معنوی در ترکیه[❖]

آن‌ماری شیمیل

امیر جوان آراسته

یک روز در اواخر سال ۱۹۸۲ من در حال نوشتن نشانی بر روی نامه‌ای برای یک دوست ترک بودم؛ دوستی که به رغم شغل رسمی به ظاهر مادی‌اش، من او را به عنوان عارفی که تجربیات عمیق معنوی داشت، می‌شناختم. نشانی برای من شناخته شده بود، ولی ناگهان به خاطر آوردم که یکی دیگر از دوستانِ علاقه‌مند به تصوف در همان منطقه، زندگی می‌کرده است و به فکر افتادم که آیا او، که من چند سالی از او خبری نداشتم، هنوز زنده است. روز بعد تلفن زنگ زد و یک صدای زنانه به زبان ترکی گفت که همان زنی که روز قبل او را به خاطر آورده بودم، از او خواسته است که مرا ببیند. او که زنی آراسته بود با سنی بین چهل تا پنجاه، آمد و من در خلال گفت‌وگوهایمان دریافتم که او از بینش و اندیشه بسیار بالایی برخوردار است. ما دوستان خوبی شدیم و او عادت کرده بود که هر گاه گذرش به آلمان افتاد، پیش من بیاید و مسائلی را از تصوف و آموزه‌های اسلامی با من مطرح کند و من تنها می‌توانستم از روشی که او برای وصف اشراقات معنوی‌اش، به کار می‌برد، متعجب باشم. اگرچه او هرگز هیچ یک از کتاب‌های مهم عرفان یا آثار عمده صوفیه در زبان ترکی را مطالعه نکرده بود، اما اندیشه‌ها و نظریات او، با اندیشه‌های بزرگان تصوف در زمان‌های گذشته، کاملاً هماهنگ بود و تقریرهای او از

❖ مشخصات کتاب‌شناختی این اثر از این قرار است: Annemarie Sheimmel, *Sufism and spiritual life in turkey*

چاپ شده در کتاب *Islamic Spirituality* ویراسته دکتر سید حسین نصر.

دیدگاه‌های مولانا رومی یا شمس تبریزی بسیار شگفت‌آور و در عین حال هول‌انگیز بود. ماجرای تجلی پیامبر بر مادرش آن هنگام که مایل نبود به دخترش اجازه ازدواج با یک غیرمسلمان را بدهد، شگفت‌آور است. این رؤیا او را واداشت تا دخترش را آزاد بگذارد. (اینکه همسر دخترش بعدها، به خاطر کشتی درونی اسلام را پذیرفت، داستان دیگری است). خلاصه اینکه، دیدن این دوست ترک و خانواده او باعث شد که من یک بار دیگر احساس کنم، تجربه ترک‌ها از اسلام و به‌ویژه اسلام عرفانی، امری بسیار استثنایی است. گفت‌وگوهای ما سبب شد که من به دهه ۱۹۵۰ بازگردم، دورانی که زندگی دینی در کشور ترکیه دیگر بار، خود را بیشتر نشان می‌داد و هر ناظری می‌توانست ببیند که محمد اقبال چقدر بر صواب بوده، آن هنگام که در اواخر دهه ۱۹۳۰ نوشت: «ادعا شده است که ترک‌ها اسلام را رها کرده‌اند، هرگز دروغی بزرگ‌تر از این گفته نشده است».

به طور مسلم، همه از تغییرات بنیادینی که در نتیجه اصلاحات آتاترک انجام پذیرفته مطلع هستند: از برچیدن خلافت در سال ۱۹۲۴ تا ترویج قوانین حقوقی غرب، منحل کردن فرقه‌های درویش‌ها و آخرین آنها (و نه ناچیزترین آنها) جایگزین کردن الفبای لاتین به جای حروف عربی. به هر حال، حتی برخی از چهره‌های برجسته فرقه‌های صوفی ترکیه، بر آن‌اند که منحل کردن فرقه‌ها، احتمالاً بر سلامت حیات معنوی افرادی که با آن فرقه‌ها، ارتباط داشته‌اند، تأثیر مثبتی گذاشته است. بسیاری از این برنامه‌ریزی‌های نامناسب و عادات غیراسلامی با زندگی ظاهری گروه‌ها و تکیه‌های درویش‌ها آمیخته شده بود، تکیه‌هایی که روزگاری سرچشمه تعلیم و تزکیه معنوی بود، اما [در این زمان] غالباً از مقصود والای خود دور شده بود. نویسنده ترک، سمیحا آیوردی^۱ که این دیدگاه را در کتاب زیبای خود، شب‌های استانبول ابراز کرده و خودش یکی از بزرگان عرفان در زمانه ما است، در این مسئله با شرق‌شناس آلمانی، ریچارد هارتمان^۲ کاملاً هم‌رأی است. ریچارد هارتمان اولین محقق فرهنگ عربی و عثمانی بود که بعد از تأسیس حکومت جمهوری، از ترکیه دیدن کرد. او نیز بعد از دیدار خود از بارگاه مولانا رومی در قونیه، چنین دیدگاهی را ابراز کرد.

ارتباط جامعه ترک با اسلام بسیار دیرینه است. ترک‌ها به تدریج به اسلام رو آوردند و آن را از صمیم قلب پذیرفتند، به گونه‌ای که در خلال چند قرن بعد از آشنایی آغازین با دین قدرتمند جدید، از مدافعان پرشور آن شدند. [برای ترسیم این ارتباط] کافی است به

1. Samiha Ayverdi

2. Richard Hartmann

نقش سلسله‌های ترک اشاره کنیم، از طولون‌ها گرفته تا مغولان بزرگ، و از سلجوقیان گرفته تا عثمانی‌ها؛ گذشته از این‌که برخی از دیگر سلسله‌ها، نظیر قطب‌شاهیان گالکاندا^۱ در جنوب هند نیز ترک‌تبارند. انسان به راحتی نقش مهمی را که اشراف‌زادگان ترک در دربار مغولان، نه تنها به‌عنوان سرباز، بلکه به‌عنوان حامیان هنر و ادبیات، داشتند، فراموش می‌کند و ناظر بیرونی، به ندرت، اهمیت عنصر ترکی را در ساختار حکومت صفویه در ایران متوجه می‌شود. آیا این شگفت‌آور نیست که شاه اسماعیل، بنیان‌گذار حکومت صفویه، اشعار عرفانی خود را به ترکی سروده است، در حالی که دشمن سرسخت او سلطان سلیم یاوز^۲ ترک، اشعار زیبایی به فارسی گفته بود؟ (گذشته از زندگی‌نامه^۳ ترکی بابور،^۳ بنیان‌گذار حکومت مغول و دیوان ترکی سوزناک سلطان قنصوه الگوری،^۴ آخرین حاکم سلسله ممالیک در مصر، قبل از سلطه عثمانی‌ها).

بایدایی سلجوقیان در شرق آناتولی، بعد از جنگ سرنوشت‌ساز، مانع زبکرت^۵ در ذوالحجّه ۴۶۳/اگوست ۱۰۷۱، قسمت شرقی و مرکزی آناتولی، به یک مرکز فرهنگی جدید تبدیل شد. اهمیت این مرکز، آن هنگام که سلطان هنردوست، علاءالدین کیقباد، حکومت آن را به دست گرفت، دوچندان شد. وقتی او مسجد علاءالدین را در قونیه، در سال ۶۱۸ق/۱۲۲۱م بناکرد، بخش شرقی جهان اسلام هنوز تحت سلطه مغول‌هایی بود که از قسمت‌های داخلی آسیا، تحت فرماندهی چنگیزخان به خارج سرازیر شده بودند و هزاران دانشمند و صوفی را واداشته بودند تا در حکومت نسبتاً امن سلجوقیان به دنبال پناهگاهی باشند. مردان اندیشمند و فرهیخته‌ای نظیر: نجم‌الدین دایه‌رازی، نویسنده مرصاد العباد (راه بندگان خدا)،^۶ برهان‌الدین محقق ترمذی و آخرین، اما نه کهنترین آن اندیشمندان، بهاء‌الدین ولد و فرزند نامی او جلال‌الدین، که بعدها به‌رومی نامبردارگشت، در قونیه یا اطراف آن ساکن شدند. قونیه جایی بود که مدرسه‌های متعددی در آنجا بنا

1. Golconda

2. Selim yavuz

3. Babur

4. Qansawh alghari

5. Mantzikert

۶. مرصاد به معنای رصدگاه، کمین‌گاه و جای خطرناک است. اما، گاهی به معنای «طریق» هم می‌آید. نجم‌رازی این کلمه را به معنی راه ایمن مراقبت‌شده آورده است؛ برای نمونه: در صفحه ۱۳ می‌گوید: «به سر جاده مستقیم و مرصاد دین قویم باز آید». نیز از توجیهی که در مورد نامگذاری کتاب دارد، همین معنا استفاده می‌شود: «امیدوار باشند که قدم بر جاده حق دارند و بر صراط مستقیم می‌روند... نام کتاب هم بر متوال احوال کتاب نهاده آمد» (ص ۳۰). مؤلف این مقاله نیز ظاهراً به این نکته متوجه بوده و به خوبی مرصاد العباد را به راه بندگان خدا ترجمه کرده است. برای اطلاع بیشتر رک: مقدمه مرصاد العباد، ص ۵۴.۵۳. (مترجم)

شد و تعامل مثبتی بین حاکمان مسلمان و شمار قابل توجهی از مسیحیان تحت سلطه‌شان در آن سرزمین برقرار بود. ترک‌ها به خوبی متوجه این حقیقت بودند که بیشتر رهبران بزرگ دینی آنان، از خراسان آمده بودند؛ نه تنها مولانا رومی، بلکه حاجی بکتاش نیز که کمی دیرتر به آن منطقه وارد شد، در شمار رهبران خراسانی به حساب می‌آیند. به یقین می‌توان گفت، ترک‌ها از جهت تاریخی، زودتر از این، تصوّف را شناخته بودند. احمد یسوی^۱ (م. ۵۶۰ق/۱۱۶۵م) اولین کسی بود که با مجموعه‌ای از کلمات حکمت‌آمیز در آسیای مرکزی، شناخته شد. وی در رشد و توسعه برخی از فرقه‌های صوفیانه، به ویژه نقشبنديه نقشی محوری داشت. این فرقه در منطقه آسیای مرکزی آنقدر رشد یافت که در کشورهای افغانستان، هند و بعدها در سرزمین‌های مرکزی اسلامی نیز به قدرت سیاسی استواری تبدیل گشت. هنگامی که فرقه‌های صوفیانه‌ای که به خوبی سازمان یافته بودند، همانند قادریه و سهروردیه، در منطقه‌ای به دوری هندوستان، شروع به جذب پیروانی کرده بودند، آنها در این مرحله، یعنی قرن هفتم هجری/سیزدهم میلادی ظاهراً هنوز به آناتولی وارد نشده بودند. از سوی دیگر، در مطالعه خود با گروه‌هایی نامعهود از درویش‌ها نظیر حیدری‌ها و جوالبیقی‌ها روبه‌رو می‌شویم که با پوشش‌هایی نفرت‌انگیز به اینجا و آنجا سر می‌زدند و یقیناً وابسته به صوفیان غیرمتشرع بودند (کسانی که به هیچ وجه خود را موظف به احکام دینی نمی‌دانند). مولانا رومی سخنان تندی را درباره این افراد بیان کرده، می‌گوید ایشان بدرفتارند و ادب و راه و رسم صوفیه را مراعات نمی‌کنند. در زمانی که حتی آناتولی مورد هجوم سپاه مغول بود و حکومت سلجوقیان متلاشی شده بود، این گروه تأثیر نسبتاً ناخوشایندی را بر جای نهادند.

به هر حال، مردم قونیه، حضور مولانا رومی را به عنوان موهبتی [الاهی] قلمداد کردند و این حقیقت را که قونیه در ۶۵۴ق/۱۲۵۶م، از ویرانی‌های عمده در امان ماند، به برکت عظیم او نسبت دادند. در حقیقت مولانا رومی، یگانه رهبر معنوی مقتدر نبود؛ صدرالدین قونوی، پسرخوانده ابن عربی نیز، در همان مرکز سکونت داشت و اگرچه مولانا گاهی متکلمان مدّرسی را به سخره می‌گرفت، اما به نظر می‌رسد که این دو دوستان خوبی برای هم بودند، اگرچه نظام عرفانی پیچیده و جذّاب ابن عربی، آن‌گونه که

صدرالدین قونوی آن را شرح و بسط کرده بود، نتوانست روح آزاد و بلندپرواز مولانا را مسحور خود کند. در هر صورت صدرالدین، در لایه‌های زیرین تأثیر گذاشت و بعدها آموزه‌های ابن عربی، جنبه مهم اندیشه و شعر عرفانی ترکیه را شکل داد. مولانا رومی در بعضی از اشعار غنائی خود، از نوشته‌ها و عبارات ترکی استفاده کرده، و مسلماً آگاهی خوب و سودمندی از زبان این مردم داشته است (همان‌طور که تا حدی با زبان یونانی دیگر ساکنان این منطقه نیز آشنا بوده است). فرزند او، سلطان ولد دیوانی کامل را به ترکی سرود، و در آن، اندیشه‌های والای پدرش را در قالب عباراتی که برای مردم قابل فهم‌تر باشد، ترجمه کرد. در هر صورت، شعر او کم‌وبیش از نوع اشعار حکمت‌آمیز است، البته منبع الهام حقیقی شعر صوفیانه ترکی هنوز در راه بود.

این الهام بخشی را یونس امر^۱ به انجام رساند. او درویشی دوره گرد بود که - با تکیه بر اشعارش - مدت زمانی طولانی (او می‌گوید: «چهل سال»)، یعنی همان عدد سنتی برای صبر، تزکیه و تهذیب نفس) به عارفی که تپدوک امر^۲ نامیده می‌شد - که درباره او هیچ اطلاعی در دست نیست - خدمت کرده است. ممکن است یونس، مولانا را در جوانی خودش دیده باشد. یونس ۹ سال بعد از سلطان ولد، یعنی در سال ۷۲۱ق/۱۳۲۱م فوت کرد و مکان‌های متعددی در آناتولی به عنوان آرامگاه او ادعا شده است. یونس امر، زبان ترکی ساده مردم را به کار می‌برد. بعضی از اشعار او با رعایت عروض - روش سنجش شعر در عربی و فارسی - نگاشته شده است، با این همه، بهترین شعرهایش، اشعاری است که در آنها از روش شمارش سیلاب‌ها، آن‌گونه که در میان ترکان رایج بوده، بهره برده، و ترانه‌های محلی تأثیربرانگیزی در قطعه‌هایی چهارپاره آفریده است. جی. والش^۳ از اهالی ادینبورگ نشان داده است که بسیاری از اشعار یونس به قصد خوانده شدن در تکیه‌های درویش‌ها سروده شده‌اند؛ آنها عباراتی مانند «الحمد لله» یا «صلّ علی محمد» را تکرار می‌کنند. این اشعار تمامی منازل سیر و سلوک عرفانی را به تصویر کشیده، و همواره به اهمیت ذکر اشاره می‌کنند. یونس در یکی از زیباترین اشعارش می‌گوید [ترجمه فارسی]:

همه نهرهای بهشتی
الله گویان جاری‌اند...

1. Yunus Emre

2. Tapduk Emre

3. J. Walsh

هرچه در بهشت است یعنی، تنفس، رشد و بوی خوش چیزی نیست جز ذکر دائمی نام خدا که وجودش در همه چیز ساری است. راز و رمز ذکر هنوز زیاتر از آنچه در این چند سطر ساده آمده، بیان نشده است؛ چیزی که حتی امروزه نیز کودکان دبستانی می‌توانند از آن لذت ببرند.

یونس تخیلات خود را از طبیعت می‌گیرد. گرچه مضمون بلبل نالان که در جای جای اشعار بلند فارسی مطرح می‌شود، در شعر او نیز به کرات آمده است، قوی‌ترین اشعارش را در وصف چشم‌اندازهای سرزمین آناتولی سروده است. در این اشعار کوه دشمنی می‌شود که او را از معشوقش جدا کرده است و ابرها، که دسته دسته بر فراز تپه‌ها از آسمان آویزانند بر حال او می‌گیرند. وی در دیار عشق، گاه خاک راه، گاه سیلاب، و گاه نسیم است. او چون به صدای زنبورها گوش فرامی‌دهد نغمه «صل علی محمد» را از آنها می‌شنود. یونس استاد خیال‌پردازی‌های موجز است و اشعار او با بیانی ساده معتقدات اصلی اسلام عرفانی را بیان کرده، و بر راز عشق متمرکز می‌شود. بیهوده نیست که عدنان سایگون،^۱ که اثر موسیقایی خود به نام اوراتوروی^۲ یونس را بر اساس قطعه‌هایی از کتاب دیوان وی ساخته است، یکی از بیت‌های او را به عنوان ریتم تکراری بم^۳ آن اثر قرار می‌دهد: عاشکین در شوکین در (یعنی «عشقم بده، شوقم بده»). در این بیت آموزه‌های یونس به زیبایی تمام خلاصه شده است.

در دوران اخیر برخی کوشیده‌اند، تا یونس را نماینده واقعی نوع «ترکی» معنوی که با عبارات قرآن و حدیث ارتباطی ندارد، تلقی کنند؛ یا او را نمونه‌ای از «انسان‌گرایی» (اومانیزم) ترکی قلمداد کنند. این‌گونه تلاش‌ها، تمامی واژگان اسلامی اشعار او را نادیده می‌گیرد و او را از تعلقات معنوی‌اش جدا می‌کند. به هر حال او به اندازه عارفان دیگر، خدامحور است و عشق او به آدمی، برخاسته از عشق و اعتماد او به خدا است. در همان دوره‌ای که یونس سرودهای مناجاتی بسیار زیبایش را می‌سرود، فرقه مولویه، به وسیله فرزند مولوی، سلطان ولد، شکل می‌گرفت. او سماع عارفانه‌ای را پی‌ریزی کرد که درویش‌های مولویه از آن زمان به بعد با آن شناخته شده‌اند؛ این سماع در جمعه‌ها، بعد از نماز جمعه، انجام می‌شد. به هر حال تنها این سماع نبود که درویش

1. Adnan Saygon

2. Oratoryusu

3. basso ostinato

مشتاق می‌بایست بیاموزد؛ در هزار و یکمین روز شاگردی‌اش،^۱ او با مراسم خانقاه آشنا می‌شد و موظف بود که مثنوی را به دقت مطالعه کند. تنها در این زمان او می‌توانست با حالی خوش سماع عرفانی را انجام دهد و آن را همانند رقص ذرات بر محور خورشید یا همانند رقص ستارگان و به عنوان نمادی از مرگ و رستاخیز آدمی در عشق، تلقی کند. این مسئله با کنار گذاشتن جامه سیاه و ظاهر شدن دوباره درویش‌ها در جامه سفیدشان نمود می‌یابد. بدن مادی به دور افکنده می‌شود و «بدن دوم» یعنی بدن روحانی از نوزنده شده هنگامی که سماع انجام می‌شود، رخ می‌نماید. فرهنگ ترکی بسیار وامدار مولویه است: آنها فرقه‌ای بودند که خوشنویسی و مخصوصاً موسیقی را همانند شعر به سبک سنتی فارسی - عثمانی پرورش دادند.

سهم فرقه بکتاشیه در زندگی ترکی، کاملاً متفاوت بود. این فرقه نیز در دورانی که یونس امرِ مناجات‌نامه‌های سرشار از عشقش را می‌سرود، رشد یافت. این فرقه حتی اشعار یونس را به عنوان الهام‌بخش اصلی خود برگزید و همین اشعار بود که قرن‌ها سرمشق اعضای رسمی و غیررسمی فرقه بکتاشیه بود. حاجی بکتاش که این فرقه منسوب به اوست، آن‌گونه که پیش از این اشاره کردیم از شرق ایران آمده بود. وی در مرکز آناتولی ساکن شد و فرقه‌ای گرداگرد او تشکیل شد که در جنبه‌های مختلفی نقطه مقابل فرقه با فرهنگ و با نزاکت مولویه بود. بکتاشیان در درجه اول گرایش شیعی قوی‌ای دارند؛ آنها حتی از نوعی تثلیث، الله - محمد - علی، سخن می‌گویند و بسیاری از آداب و رسوم شیعی را اخذ کرده‌اند. اما به نظر می‌رسد که در آیین‌های آنان یکی از مبانی خاص، اما نه دقیقاً قابل تشخیص مسیحی [=عشای ربانی] وجود دارد که محققان آن را (شاید هم به اشتباه) بر پذیرایی عمومی همراه با نان و شراب [بکتاشیه] تطبیق کرده‌اند. مهم‌ترین جلوه غیرمعمول در فرقه بکتاشیه، آزاد بودن زنان برای شرکت در فعالیت‌های مختلف است. آنان همچنین می‌توانند در مراسم غذا و جلسات شرکت کنند. بکتاشیه عمدتاً تحت تأثیر جنبش حروفیه بودند و در تکیه‌هایشان می‌توان تصاویر

۱. در سلسله مولویه رسم چنان است که طالب ورود، باید هزار و یک روز (سه سال) خدمت نماید بر این طریق، هر سال چهل روز خدمت چهارپایان، چهل روز گتاسی فقرا، چهل روز آبکشی، چهل روز فزاشی، چهل روز هیزم‌کنشی، چهل روز طباحی، چهل روز خرید حواصیل، چهل روز خدمات مجلس درویشان، چهل روز نظارت. و باید که این خدمات تمام شود و یک روز کسی نشود. پس از این خدمات که هر سال، نه چهل روز، یعنی سیصد و شصت روز است، در روزهای بعد او را غسل می‌دهند، توبه و تلقین اسم جلاله بر او می‌کنند و حجره‌ای جهت آسایش و عبادت به او می‌دهند و ریاضت و مجاهده تعلیمش می‌نمایند؛ طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۳۱۹. (مترجم)

فراوانی از آدمیان و حیوانات را یافت که به وسیله حروف معنادار ساخته شده‌اند، همانند تصاویر توسل به علی [ع]. آموزه‌های عرفانی آنان، آن‌گونه که در برخی اشعار بیان شده است، عموماً بر مبنای اندیشه‌های ابن‌عربی استوار است و از نزول و صعود روح آدمی سخن می‌گوید.

این حقیقتی شگفت است که رهبران صوفی این فرقه، (موسوم به بابا)، خود را به ینی‌چری‌ها، سربازان نخبه حکومت عثمانی، ربط داده بودند، به گونه‌ای که هر پادگانی می‌بایست حداقل یک بابای بکتاشی مرتبط با خود می‌داشت. این امر در ظاهر کارکرد خوبی داشت، گرچه سربازان عثمانی بیشتر مواقع مجبور بودند با صفویان که در دیدگاه شیعی شان با آنان پیوند بسیار نزدیکی داشتند، بجنگند. علاوه بر اینکه شاه اسماعیل صفوی، یکی از شاعران بسیار محترم در میان بکتاشیه شد و سروده‌های پرشور او، که با تخلّص خطائی^۱ می‌نوشت، جزء جدائی‌ناپذیر مراسم این فرقه بود.

گذشته از این ترکیب نسبتاً نگران‌کننده از گرایش‌های مختلف در فرقه بکتاشیه، در اینجا باید سهم آنان را در ادبیات ترکی نیز، متذکر شد. ترانه‌های آنان که از یونس امری آغاز می‌شود، بخش ارزشمندی از ادبیات ترکی را شکل می‌دهد. با اینکه آنان از جانب بزرگان دربار ادبی سنتی عثمانی جدی گرفته نشدند، اشعار پرطمطراقی که در سایه زبان پارسی و حتی هندی-پارسی به وجود آمد، در خلال دوران درخشان حکومت عثمانی، تأثیر خود را بر جای گذاشت. برای خوانندگان امروزی بعضی از اشعار بکتاشیه اولیه، بسیار جذاب است، نه فقط از آن جهت که این اشعار حاوی بسیاری از تخیلات و اندیشه‌های عامه‌پسند است، بلکه بیشتر از آن رو که بعضی اوقات، این اشعار با نوعی شوخ‌طبعی غیرعادی همراه شده‌اند.

بهترین نمونه این سبک، کیگوسوز عبدال،^۲ بکتاشی قرن نهم قمری/پانزدهم میلادی است که بنای اولین تکیه در قاهره، در تپه‌های مقطم، منسوب به اوست. اشعار او گاهی چیزی جز هجو سرودهای عاشقانه عرفانی نیست. وی در این اشعار ماجراهایش با جوانی آراسته و شیرین‌زبان را وصف می‌کند که بسیار صریح عشقش را به او ابراز می‌کند؛ یا اینکه گرسنگی سیری‌ناپذیر خودش را به شعر درمی‌آورد و صدها ظرف برنج

۱. کلمه «خطا» یا «ختا» که سرزمینی است در چین و مشهور در ادبیات فارسی، یکی است که با هر دو املا نوشته

می‌شود. (مترجم)

و گوشت و مرغ و میوه‌هایی را که او طالب خوردن آنهاست، برمی‌شمارد. او همچنین موضوعی را که یونس امرِ اولین بار در سنت ترکی به آن پرداخت، پی‌گیری می‌کند، یعنی اعتراض در مقابل خدایی که چنین برنامه به ظاهر بی‌معنایی را برای روز قیامت ترتیب داده است. وی می‌گوید: چرا خداوند پل مناسبی نمی‌سازد تا آدمیان بتوانند بدون آنکه در آتش بیفتند از روی آن عبور کنند و چرا او گناهان پلید انسان را محاسبه می‌کند؟ این اندیشه‌ها بعدها به وسیله شاعر بکتاشی دیگری دنبال شد، او تا آنجا پیش می‌رود که از خدا می‌پرسد: چرا او به جهنم نیازمند است؟! آیا ممکن است او یک کوله‌بیه^۱ باشد، یعنی موجود پست و فقیری که در خاکسترهای گرم‌خانه حمام می‌خوابد؟ کیگوسوز همچنین مبارزه با نفس، یعنی روح پست سرکش، را به مثابه تلاشی شکست‌خورده برای پختن غازی پیر و دیرپز به تصویر می‌کشد. با این اشعار گوشه‌ای از زندگی بکتاشی‌ها که حتی امروزه نیز بر همان منوال است روشن می‌شود. اینها لطیفه‌های بکتاشی‌ای هستند، که تقریباً همه چند نمونه از آنها را می‌دانند. محور غالب این لطیفه‌ها دلبستگی بکتاشیه به شراب یا راکی‌گُنیاک قوی است که در خلال مجالس استفاده می‌گردد و در حال و هوایی عاشقانه به عنوان آب حیات تلقی می‌شود.

کیگوسوز عبدالله از منطقه بالکان آمده بود، این منطقه از آغاز پیروزی عثمانی‌ها به بعد، به صورت پایگاهی، برای بکتاشیه باقی مانده بود. حتی در زمان ما، زنان سالک بکتاشیه در بلغارستان و مقدونیه پیدا می‌شوند، آلبانی نیز تقریباً به صورت کامل، تحت تأثیر بکتاشیه بوده است. فرقه بکتاشیه به رشد خود ادامه داد، تا زمانی که سپاه نینی چری‌ها به خاطر بالاگرفتن شورش‌ها و سوء مدیریت در ۱۸۲۶/۱۲۴۱ منحل شدند. این فرقه بعد از این، بسیار دچار بدنامی گشت، اما بی‌سر و صدا به کار خود ادامه داد. در آغاز قرن بیستم بیش از ۱۲ تکیه در استانبول بود که یکی از آنها صحنه زمان ترکی نوردبا است که، یعقوب کدری^۲ (کُرْأَسْمَن اوغلو) آن را در ۱۹۲۲ نوشت. این کتاب را می‌توان یکی از آثار حقیقتاً بزرگ ادبیات جدید ترکی به شمار آورد. با آنکه رمانی با عنوان - اغفال یک زن جوان زیبا از طبقه اشراف، توسط شیخ هوسران بکتاشی - می‌توانست پیامدهای ناخوشایندی داشته باشد، اما در این کتاب به خوبی تبیین شده که چگونه زنی که قهرمان داستان است، به یکی از عاشقان بزرگ سنت اصیل شعر عارفانه

اسلامی تبدیل می‌شود. این رمان همچنین اطلاعات جالبی را در رابطه با آیین‌های بکتاشیه ارائه می‌کند. به هر حال ممکن است این رمان را یکی از عوامل متعددی بدانیم که در تصمیم آتاترک برای برچیدن تکیه‌های درویش‌ها نقش داشته‌اند.

با صرف نظر از پنهان‌کاری و عادات غیراخلاقی بکتاشیه، مخصوصاً حضور زنان در مجالس آنها، که معمولاً مورد نقد قرار گرفته است، آنان نقش سازنده مهمی در حیات عثمانی‌ها داشتند. جنبش‌ها و فرقه‌های صوفیانه متعدد دیگری نیز بودند، که در خلال دوره عثمانی‌ها، در ترکیه رشد کردند و نقش مهمی را در حیات معنوی مردم ایفا کردند. گروه‌های عمده‌ای همانند: قادریه، شاذلیه، خلوتیه، نقشبندیه و... در استانبول و در سرتاسر کشور مراکزی داشتند و فعالیت ادبی آنان چشمگیر بود. اعضای آنها در پیرامون عشق به خدا و عشق به پیامبر شعر می‌سرودند. یکی از محبوب‌ترین اشعار در ادبیات ترکی در حدود ۸۰۲ق/۱۴۰۰م در بورس، پایتخت آن زمان عثمانی نوشته شد. آن شعر مولودی شریف (میلاد پیامبر) سلیمان چلبی^۱ است. اشعار متعددی به تقلید از این شعر سروده شده‌اند، اما هیچ یک نتوانسته‌اند به محبوبیت روایت اصلی برسند، روایتی که با کلماتی ساده میلاد پیامبر را بازگو می‌کند و وصف‌کننده معجزاتی است که مادرش آمنة دیده بود و خوشامدگویی بزرگ تمامی مخلوقات را، به صورت اشعاری فراموش‌نشده در می‌آورد. این مولودیه نه تنها در میلاد پیامبر، بلکه در دیگر اعیاد نیز خوانده می‌شود. هرکسی می‌تواند این برنامه را در چهلمین روز هر مصیبتی یا سالگرد آن، چه در خانه و چه در مسجد، برگزار کند و می‌تواند نذر کند برای برآورده شدن حاجت‌هایش، مجلس مولودی خوانی برپا کند.

شعر صوفیانه ترکیه تمامی انواع شناخته شده شعر فارسی را در بر دارد و از سرودهای ساده بسیاری از شاعران بکتاشی تا اشعار برجسته و فنی، نظیر اشعار نسیمی، شاعر حرفی، را در بر می‌گیرد، شاعری که جان خود را بر سر عقائدش گذاشت، عقایدی که او ادعا می‌کرد همسنگ اندیشه‌های منصور حلاج است. او به صورت بی‌رحمانه‌ای در سال ۸۰۸ق/۱۴۰۵م در شهر حلب کشته شد. بی‌کسی این زاهد کوهستان‌های آناتولی در سروده‌های غم‌انگیز پیر سلطان عبدال در قرن دهم/شانزدهم به زیباترین وجه منعکس شده است. او نیز نه به خاطر ادعاهای عرفانی آن‌چنانی، بلکه به خاطر تبانی با صفویان، اعدام شد.

تصوف ترکیه با بازگویی داستان یوسف و زلیخا یا داستان لیلی و مجنون و آمیختن آنها با حال و هوای عرفانی‌ای که مولانا جامی (م. ۸۹۸/۱۴۹۲ در هرات) به آنها داده بود، سنت بزرگ اشعار حماسی را ادامه می‌دهد. جامی برای بسیاری از شاعران ترکی پس از خودش الگو بود. خیال‌پردازی عرفانی در مثنوی نسبتاً کوتاه شاعر مولویه، شیخ قالب، که در ۳۵ سالگی در ۱۲۱۴/۱۷۹۹ فوت کرد، به اوج خود رسید. مثنوی حُسن و عشق او بخشی چشم‌گیر از اشعاری است که رشته‌های بسیار گوناگونی را در خود جمع کرده است و بینش عمیق روان‌شناختی‌ای را نسبت به راز و رمز عشق و اشتیاق و فراموشی (بیخودی) و جذبه، نشان می‌دهد. اما اشعار عرفانی به هیچ وجه به اعضای فرقه‌های صوفیانه، محصور و محدود نشده است. این اشعار بیشتر اشعار غنائی زبان ترکی را شامل می‌شود و حتی حاکمان تردیدی نکرده‌اند که هر از چندی شعری بسرایند، و در آن همانند سلطان مراد سوم به سرزنش خود پردازند تا از خواب غفلت بیدار شوند.

حکمرانان در یک فعالیت دیگر نیز که به صورت عمده، صوفیان اداره‌کننده آن بوده‌اند، شرکت داشتند و آن خوشنویسی است. اولین استاد سبک خطاطی نسخ خاص ترکیه، شیخ حمدالله اهل امسیه^۱ بود که همانند بسیاری از بستگان و پیروانش، از اعضای یک فرقه صوفیانه بود. گفته شده است که رؤیایی از خضر این‌گونه اصلاحات را در خط نسخ به او الهام کرده و او را وارد این سبک غیرقابل تقلید نموده است. ارائه طوماری بلند از نام خطاطانی که به فرقه‌های صوفیانه وابسته بودند، آسان است، آن‌گونه که نویسنده قرن دوازدهم/هیجدهم، مستقیم زاده، که خود مرید پروپاقرص فرقه نقشبندی بود، انجام داده است. چنین طوماری نه تنها پیش‌زمینه‌های اجتماعی خطاطان، بلکه علاقه وافر آنان به نوشتن متن‌های خاص را نیز، نشان می‌دهد. ترک‌ها بسیار مفتخرند که ادعا کنند: «قرآن در مکه نازل شد، در قاهره به زیبایی خوانده شد و در استانبول به بهترین وجه نگاشته شد». در واقع برخی از قرآن‌های عثمانی و صفحات مجموعه‌های احادیث نبوی، آن قدر بی‌نقص نگاشته شده است، که هر کس می‌تواند به خوبی این ادعا را بپذیرد. اما علاوه بر نگارش قرآن و روایات و نیز کتب دینی، ترک‌ها همچنین خلاق‌ترین افراد در ابداع گونه‌های هنری خط عربی، نمونه‌هایی شبیه طغرا - عنوان بسیار آراسته شده اسناد سلطنتی - بودند. اغلب همین لفظ طغرا را برای همه انواع خط‌هایی که در شکل‌های مدور و معکوس نگاشته می‌شود و نیز در نسخه‌برداری‌های هنرمندانه و در

قالب‌های غیر معمول و تعجب برانگیز، استفاده می‌کردند. انواع نگارش حیوانی و انسانی «بسم‌الله» و خطاطی‌های مشابه نیز به این مقوله تعلق دارند.

هنوز جنبه دیگری از تصوف ناگفته باقی مانده است: هر از گاهی می‌بینیم که صوفیان ترکیه در مقابل آنچه به نظر آنان حکومتی ناعادلانه است می‌شورند. به عنوان نمونه قاضی بدرالدین اهل سیمونا^۱ در اوائل قرن نهم قمری / پانزدهم میلادی، الگویی شده است برای این تلاش صوفیان که حتی با شورشی علنی عدالت اجتماعی را برقرار سازند. هیچ‌گاه برای حاکمان عثمانی ساده نبود که راه صحیح برخورد با این‌گونه شورش‌ها را بیابند، چراکه آنان به هر حال نگهبانان رسمی اسلام سنی راست‌کیش بودند. گذشت قرن‌ها، و تغییرات فراوان سیاسی نتوانسته است در عشق ترک‌ها به مولانا رومی و یونس امره که هر دوی آنها را از آن خود می‌شمارند، تزلزلی ایجاد کند. بسیاری از نویسندگان سرشناس، آثار رومی را ترجمه و تفسیر کرده‌اند، آثاری که مایه آرامش هزاران انسان بوده است. اولین مراسم سالگرد وفات او در ۱۷ دسامبر ۱۹۵۴ برگزار شد و چندین هزار مسلمان متدین را جذب کرد. از این رو در سال‌های بعد نیز این برنامه برقرار بود، تا آنجا که به جاذبه‌ای توریستی تبدیل شده است. آنها که عملیات چرخ زدن [سماع] را به اجرا درمی‌آورند، دیگر، آموزش‌های سبک قدیمی را نمی‌بینند و تنها چشم به ظاهر دارند و از لایه‌های متعدد معنایی‌ای که می‌توان در هر بار خواندن اشعار مولانا آنها را کشف کرد، غافل‌اند. بدون تردید بازگشت برخی رهبران صوفی به صحنه سیاست، بعد از سال ۱۹۵۱ باعث نشد که این جنبه از تصوف - تشنه قدرت بودن - در چشم بسیاری از ناظرانی که ارزش‌های معنوی و سنتی پارسایی ترکی را در معرض خطر می‌دیدند، مقبولیتی پیدا کند، چراکه شخصیت صوفیان بزرگ، بدون تردید، عنصر بسیار قوی و سازنده‌ای در حیات جامعه ترک بوده است. در هنگام گفت‌وگو با مردم روستاها و شهرهای کوچک، من معمولاً احساس می‌کردم که اعتماد بی‌چون و چرای آنان به خدایی که به آنها قدرت بخشیده تا از گرفتاری‌ها و محنت‌های فراوان، جان سالم به در ببرند، به وسیله صوفیانی که به آنها تعلیم داده‌اند، شکل گرفته است، افرادی نظیر ابراهیم هکی ارزروملو:^۲

بگذار ببینیم خدا چه می‌کند هرچه او انجام دهد، همان زیباترین است